

شماره پنجم و ششم
مرداد و شهریور ماه
۲۵۳۵

اگرنا از معنا

سال پنجاه و هشتم
دوره - چهل و پنجم
شماره - ۶۹۵

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی (نسیم)

(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

استاد فقید: وحید دستگردی

(شعر طبیعی و مصنوعی)

(صنعت بدست پخت طبیعت نمی رسد)

(رفتن چوپای کج نتوان با عصای راست)

(وحید)

هر آنکس که چشم یا دست یا پای طبیعی را از دست داده و بسا عضو

مصنوعی دست به گریبان شده خوب می داند که صنعت با طبیعت مقابله نیسازد

کرد و پای طبیعی هر چند کج باشد هزار بار از عصای راست در رفتار بهتر است. يك پیکر ساز ممکن است مجسمه زیبایی که بهتر از آن در صفحه خیال نقش نتواند بست بدست صنعت بسازد. ولی هر چند این تمثال را صورت زیبا از لیلی بهتر باشد ممکن نیست که قیس عامری را مجنون کند.

نقاشان زبردست شاید بتوانند با قلم صنعت نقش هزارها شاهد زیباروی راه رفت کرده بر سربازار عالم بنمایش آورند. ولی اگر چه آن صورت صورت یوسف باشد ذلیخا بدو دل نخواهد باخت. و اگر چه تمثال شیرین بود فرهادی را کوهکن کن نتواند ساخت.

آری نقش گل بلبل را مفتون نکند. و شکل بلبل از دیدار گل به آواز نیاید. از نقش دریا آب نتوان آشامیدن و از تمثال درخت میوه نتوان خورد.

این تفاوت فیما بین طبیعی و مصنوعی در همه چیز محسوس و موجود و مسلم علت دلنشین و جان پذیر شدن شعر هم طبیعی بودن او است و نیز اگر مقبول خاطر نشد مصنوعیت سبب است و بس.

در باب اینکه دلپذیر بودن و نامقبول افتادن شعر را باعث چیست هر چند ارباب ذوق و اصحاب انتقاد از پیشینه تاکنون به اختلاف سخن رانده اند ولی نکته اصلی و حقیقت امر تاکنون مستور مانده است.

این نکته را هم قبلا باید گفت که مقصود از شعری که بطبیعی و مصنوعی تقسیم می شود آن شعری است که دارای تمام مزایای فصاحت و بلاغت بوده و از تمام نواقص و هر چه مخل فصاحت است مبرا باشد و گرنه بکلی از موضوع بحث ما خارج خواهد بود.

ادبای انتقاد پیشه اشعار کامل الفصاحه و تمام عیار را بعد از آنکه در ترازوی ذوق سنجیدند يك قسمت را مؤثر و دلپذیر و قسمت دیگر را نامقبول یافتند.

از این سبب در مقام کشف علت بر آمده و قدماء سبب را امر ذوقی دانسته
وزبان را از بیان عاجز شمردند. چنانچه سکاکی در مفتاح العلوم گوید:

«مدرك الاعجاز هو السذوق ليس الا و نفس وجه الاعجاز لا يمكن
كشف القناع عنها.»

یعنی درك اعجاز قرآن از حیث فصاحت و بلاغت در خورد ذوق سلیم است
و بس وزبان از بیان این اعجاز عاجز است.

متذوقین از معاصرین نیز در مقام بیان سبب قبول شعر در ذوق و عدم قبول
چنین می گویند:

اختراع سبك و عدم تقلید از دیگران باعث مقبولیت شعر است و اساتید
بزرگ که اشعار آنان مقبول خاص و عام واقع شده هر يك مخترع سبك جدید
بوده اند.

این عبارت فقط لفظ است و افاده معنایی نمی کند و هر گاه از گوینده

سؤال کنیم که مقصود از اختراع سبك چیست در جواب عاجز خواهد ماند و
فهم آنرا بذوق سلیم ارجاع خواهد کرد.

پس باید اعتراف کرد که ادبای خردمند بین و منتقدین موشکاف از بیانات
مقبولیت و دلپذیر بودن شعر تاکنون ساکت بوده و بیانات مختلفه همه می گویند

که باعث مقبولیت سخن از مدرکات ذوق سلیم است و زبان یارای بیان ندارد.

رهی گرچه در میدان آن یکه سواران میدان ادب کودک نیسواری بیش
نیستم ولی بحکم آنکه:

«گناه باشد که کودک نادان»

«بغلط بر هدف زند تیری»

گمان می کنم در بیان سبب مقبولیت شعر که مقام اعجاز سخن و سرحد

بلاغت است در آنچه می گویم راه صواب پیموده ام و اگر خطا باشد:
خطای آدمیزاد است معذور
نبود آدم در اول از خطا دور

برای توضیح مدعا لازم است که اولاً شعر طبیعی و مصنوعی را بتعریف
پرداخته سپس بذكر امثله چند مقاله را خاتمه دهیم.

(تعریف شعر طبیعی و مصنوعی)

چنانچه فلاسفه و ادبای مغرب گویند شاعر زبان طبیعت است و میگوید
آنچه را دیگران از گفتن ناتوانند پس هرگاه شاعر خود در جریان سیل حوادث
طبیعت واقع شد و هرچه را احساس کرد بییان پرداخت اشعار او طبیعی است.
ولی هرگاه خود در جریان واقع نشده و اوضاع طبیعی را بتقلید و خیال بیان
کند چنین شعری مصنوعی است.

بدیهی است که هر کسی در بیان حالات خود قادرتر است تا در بیان
حالات دیگران. و بهمین سبب اطبای بزرگ برای درک حقیقت يك مرض و
پیدا کردن راه علاج آن گاهی ناگزیر خود را بآن مرض مبتلا میکنند مثل معروف
هم میگوید: طیب آنست که درد بسرش رفته باشد.

باری علت تأثیر و دلپذیر بودن شعر طبیعی بودن آنست که چون شاعر بخوبی
از عهده بیان حالات خود برمی آید در خاطر اهل دل ایجاد قبول و تأثیر میکند
چنانچه گریه طبیعی هم در قلوب اثر دارد برخلاف مصنوعی و گر بود درمانمی
صد نوحه گر - آه صاحب درد را باشد اثر و چون دعوی همیشه بمثال مبرهن
و روشن میگردد قارئین و ادبای عظام راست است که در امثله ذیل با نظر انصاف و
دقت بنگرند.

(فردوسی)

محیط طبیعی حکیم فردوسی . پهلوانی و سرافرازی و عشق وطن و رزم سازی و جهانگیری است . و مسلم اگر فردوسی يك شاعر سخن سرا نبود و تیغ زبان در نیام نداشت بحکم طبیعت و احساسات خود همان رستم زابلی بود بارخش و خنجر کابلی و برای سربلندی تاج اورنگ کیان در میدان جهان فتوحات رستمی بنام وی یادگار میماند .

فردوسی در محیط احساسات طبیعی خود پایه قبول افتادن شعر و سخن را بجائی میگذارد که فکر خردمند از آن در شگفت میماند و احساسات طبیعی شدید این فیلسوف بزرگده همواره بر همه چیز غلبه میکرده چنانچه در شاهنامه می بینیم که هیچ چیز حتی دیانت با احساسات او مقاومت نکرده مخدول و لگدکوب میشوند .

پس اشعار شاهنامه چون کاملاً طبیعی است در اهل عالم مخصوصاً ایرانیان شدت مؤثر واقع شده و هنوز مسلحشوران ایران و جنگجویان این سامان در موقع رزمجویی با سرودن این اشعار شهامت و شجاعت را بهیجان آورده و در میدان مرگ قدم میگذارند .

اما اشعار همین حکیم بزرگ در خارج از محیط احساسات طبیعی خودش با اینکه دارای تمام مزایا و محسنات شعریه است فاقد تأثیر و قبول است چنانچه از مطالعه کتاب یوسف و ذلیخا که برخلاف احساسات طبیعی خود منظوم داشته این مسئله مبرهن و مکشوف می گردد .

اگر در شاهنامه بدقت بنگریم خواهیم دید که هر چه در دنیای متمدن کنونی و دول با علم و صنعت امروزی از رای و تدبیر در جنگ بکار میبرند آن روز فکر بلند فردوسی به کار برده است .

در آنجا که پیران و بیهوده گودرز گشواد پیش نهاد متار که جنگ و در خواست صلح میکند و گودرز جواب رد میدهد بلندی خیالات و شجاعت و عظمت فکر جهانگیری و وطن دوستی او خوب آشکار است و اگر مقایسه کنیم با پیش نهاد متار که جنگ عمومی که فیما بین متحدین و مؤتلفین مبادله شده بگمان می افتیم که طرفین پیش نهاد و پاسخ های خود را از شاهنامه فردوسی اقتباس کرده اند.

نمونه اشعار طبیعی فردوسی

(عتاب کیخسرو بطوس برای کشته شدن فرود برادر کیخسرو)

بر آن انجمن طوس را کرد خوار	بدشنام بگشود لب شهریار
ترا نام کم باد از سر کشان	وزان پس بدو گفت کای بدنشان
به پیکار دشمن فرستادمت	کیانی کلاه و کمر دادمت
نژاد سیاوش را کاستی	نخستین بکین من آراستی
چو نولشگری کاستی روزگار	بکشتی کسی را که در کار وزار
کجا مر تو ارای هشیار نیست	تورا پیش آزادگان کار نیست
نه در خور تاج و دیهیم و مل	سزاوار مسماری و بند و غل
گزه بایدت بند و بیمارسان	ترا جایگه نیست در شارسان
ترا داد بر زندگانی امید	نژاد منوچهر و ریش سپید
بداندیش کردی جدا از برت	و گرنه بفرمودمی تا سرت
همان گوهر بد نگهبان تو است	ببرو جاودان خانه زندان تو است

نمونه اشعار غیر طبیعی از یوسف و ذلیخا

برخوان تا بدانی حکایانرا	الف لام را تلك آیا ترا
اگر بطلبی یابیش بی حساب	یکی سورتی هست اندر کتاب

ز قول جهان داور منصفست	سراسر همه قصهٔ یوسفست
که این سورت آمد زداد ارب	از آغاز بشنو که چون بد سبب
بد اندر سرای علی وصی	که يك روز پیغمبر ابطحی
بيك جایگه در کنار رسول	حسین و حسن آن دونور بتول
ز دیدارشان شادمان بد علی	بایشان همی بوسه دادی نبی
سپردند و بردندش اندر نهران	مع القصة یوسف بزندانیشان
بدیدار او جمله گشتند شاد	بدو جمله زندانیان دلگشاد
بزدندان بدندی دو آزاده مرد	شنیدم که از حکم جبار فرد
که خوان او نهادی بروشن روان	یکی بود خواندار شاه آنچنان
ملك بساز خوردی مرانرا چو آب	یکی شیره چی بدیه بیت الشراب
ببر آشفست بروی بمانند سك	بدلداشت خوندار از آنعلم شك
ز جوعند ایشان مگر لایموت	خبر شد بگیتی که در مصرقوت
بمردم بسی شادی از آن رسید	همیدون خبر سوی کنعان رسید
فروشد همی هر کسی را بچیز	که انبار بسیار دارد عزیز
برخسار و چشمش فرو گسترید	مرا این پیرهن را چونزدش رسید
دلش را همانگه توانا شود	که چشمش همانگه بینا شود

بیارید پیش منش شاد کام ابا اهل بیتش همه والسلام
 شیندم که یعقوب دانش پناه به بیقوله رفت زان جایگاه
 باستاد مخلص زبهر خدای به پیوست بسا خالق دلگشای
 از آن شکر بگذار دور کعت نماز نمازی نکو کرد و نغز و دراز

میان این ابیات با اشعار شاهنامه (تفاوت از زمین تا آسمان است) این است که اغلب ارباب ذوق و تذکره نگاران نسبت این کتاب را بفردوسی غلط دانسته اند ولی حق این است که چون فردوسی بحکم جبر و خارج از محیط احساسات طبیعی بلکه بر ضد احساسات خود این کتاب را منظوم داشته ممکن است در بد گوئی تعمد هم کرده باشد زیرا هر کار و صنعتی که انسان در انجام آن مجبور گردد در بند ساختن و زشت انجام دادن سعی و کوشش خواهد کرد.

البته فردوسی کیانی نسب و سامانی نژاد ایران پرست را با دین موسوی ولاین ولیای کلیمی چه مناسبت و آنچه هم برای اینان گفته هزار درجه زیاد است.

باری از این دو کتاب فردوسی بلندی شعر طبیعی و پستی شعر مصنوعی بخوبی معلوم و مبرهن میگردد.

(نظامی)

محیط احساسات و عواطف حکیم نظامی در ادوار جوانی و کهولت و پیری بحکم طبیعت مختلف بوده و در هر دوره حالات مختلفه طبیعی خود را در یک کتاب از کتب خمسه معروفه شرح داده است.

مرا همیشه شگفت و حیرت دامن گیر بود که چگونه ممکن است يك مرد زاهد پاك دامن و دور از هر گونه آلايش و شهوت در كتاب خسرو و شیرین بدین نمط رموز عشقبازی را بی پرده آوازه ساز کند و همواره در مقام تحقیق و کنکاش بودم تا در این اواخر تقریباً یکسال قبل بکشف حقیقت موفق شده و دامان خود را از دست حیرت و شگفت خلاص کردم.

یعنی دانستم که افسانه خسرو و شیرین شرح حال نظامی عشقبازی او است باکنیزك قبچاقی که پادشاه دربند برای او تحفه فرستاده بود.

سؤال و جواب خسرو و شیرین در پای قصر در بسته و سرود خواندن نکیسا و باربد و زفاف خسرو و شیرین و سایر گفتگوهای عاشقانه حتی وفات شیرین تمام سرگذشت عشق نظامی است و بحکم آنکه:

خوشر آن باشد که وصف دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

بلباس دیگر این افسانه را بر سر بازار وجود آورده است.

برهان این دعوی تصریح حکیم نظامی است در اواخر کتاب خسرو و شیرین بهمین مطالب و چنان مستفاد میشود که در خاتمه کتاب آنجا که مرگ شیرین را شرح میدهد کنیزك قبچاقی را فرمان فرا رسیده و حکیم نظامی را با آنهمه سوز و گداز مرثیه سرا ساخته است.

با آنهمه ورع و زهد که تنها در میان تمام شعرا نظامی راست ببین چگونه در این مقام بی تاب شده و پس از نکوهش روزگار و تسلیت نفس محویش آخر الامر بی اختیار حقیقت امر را در طی ابیاتی چند تصریح میکند.

(اینک آن ابیات)

چه پنداری مگر افسانه خوانی

گللابی تلخ بر شیرین فشاندن

تو کز عبرت بدین افسانه مانی

بدین افسانه شرط است اشک راندن

بحکم آنکه آن کسم زندگانی
سبک رو چون بت قبچاق من بود
همایون پیکری نغز و خردمند
پرندهش درع و از درع آهنین تر
سرانرا گوش در مالش نهاده
منش بنواخته چون ماه با تیر
چون ترکان گشته سوی کوچ محتاج
اگر شد ترکم از خرگه نهانی

چو گل بر باد شد روز جوانی
گمان افتاد خود کافاق من بود
فرستاده بمن دارای در بند
قباش از پیرهن تنگ آستین تر (۱)
مرا در همسری بسالش نهاده
بمن در ساخته چون شهد با شیر
بترکی داده رختم را به تاراج
خدایا ترک زادم را تو دانی

پسر نظامی که در اول کتاب لیلی و مجنون و هفت پیکر پدرا نه بر او اندرز
می خواند معلوم می شود که از همین لعبت قبچاقی بوده چنانچه در این مقام هم
بعد از اینکه با اسم ترک زاد می رسد با زبان اندرز بهمان پسر چنین می گوید:

بین ای هفت ساله قرة العین
منت پروردم و روزی خدا داد
در این دور هلالی شاد می خند
چو بدر انجمن گسردد هلالت
نخست از همنشین بد به پرهیز
بدانش کوش تا دنیات بخشند
قلم درکش بحرفی کان هوایست
به ناموسی که گوید عقل نامی

مقام خویشتن بر قصاب قوسین
نه بر تو نام من نام خدا باد
که خندیدیم مسا هم روز کی چند
بر افروزند انجم از جمالت
ز راه نهمت اغیبار بسرخیز
تو اسما خوان که تا معنات بخشند
علم برکش بعلمی کان خدایست
زهی فرزانه فرزند نظامی

(۱) درع بودن پرنده گنایه از عصمت آهنین آن معشوق است و تنگ آستینی نیز کنایه از

بخل است و عصمت که در زن مدوح است.

داستان عشق نظامی با کنیزك قبچاقی در میان ادبا معروف است و گویند غزلی هم برای کنیزك ساخته است با التزام حبشی و ختنی که عنقریب در ضمن اشعار نظامی طبع و نشر خواهد شد.

نظامی بعد از ختم کتاب خسرو و شیرین بفاصله هفت سال کتاب لیلی و مجنون را شروع بنظم کرده چنانچه در کتاب خسرو و شیرین پسر خود را هفت ساله خطاب می کند و در کتاب لیلی و مجنون چارده ساله . البته پس از هفت سال بحکم طبیعت و تقاضای کهولت آن عشق نخستین در نظامی باقی نبوده ولی چون هنوز روغن عشق در چراغ ذوق حکیم بکلی خشک نشده بود مراتب عشق را بطرز دیگر که آمیخته بهوا و شهوت نیست در افسانه لیلی و مجنون ادا می کند.

حکیم نظامی در کتب خمسه و سایر اشعار هیچگاه از محیط احساسات طبیعی فردوسی مانند بدوری مجبور نشده و از این سبب شعر مصنوعی ندارد. گرچه اختلاف حالات باعث اختلاف مراتب اشعار طبیعی اوست چنانچه در کتاب خسرو و شیرین اشعار او بدرجه کمال طبیعی است و بهمین سبب این کتاب بیشتر از سایر کتب وی قبول عامه دارد. چهار سال قبل که نگارنده در بختیاری اقامت داشتم محسوس دیدم که اغلب افراد ایل کتاب خسرو و شیرین نظامی را کم و بیش محفوظ داشتند و زیب مجالس و محافل آنها غالباً اشعار رزمیه فردوسی و بزمیه خسرو و شیرین نظامی بود.

(سعدی)

سعدی در ادوار و اطوار مختلفه زندگانی دراز صد و بیست ساله خود را از هر میوه که نهال عمر به مقتضای فصل ثمر می دهد دست کوتاه نبوده است. دوره

جوانی را با احساسات عاشقانه سیر گلزار و صحبت احباب و مجلس سماع و سرود طی کرده فصل کهولت و پیری را باندرز بشر و نصیحت ملوک و اصلاح جامعه گذرانیده است ، غزلهای عاشقانه سعدی تمام و صف الحال زندگانی اوست و بهمین سبب دلپذیر جهان و مقبول عالمیان واقع گردیده است .

مثلا در هنگام وصال شاهد زیبا روئی که مدتها در فراقش صبور بوده این غزل را فرموده است :

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی
خیمه سلطنت آنگاه فضای درویش
و در جواب نصیحت کنان این بیت را گفته :

ایکه گفתי بهوا دل منه و مهر میند
من چینیم تو برو و مصلحت خویش اندیش
هنگامیکه معشوقه در برابر چشمش میخرامیده است چنین فرموده :

که بر گذشت که بوی عنبر میآید
و پس از اینکه از وصال مأیوس شده گفته است :

بکشتن آمده بود آنکه مدعی پنداشت
آنگاه که معشوق مسافر او را وداع گفته و سوار محمل شده است چنین فرمود :

دلی از سنگ بیاید بسر راه وداع
تا تحمل کند آنروز که محمل برود

ره ندیدم چو برفت از نظر صورت دوست
همچو چشمی که چراغش زه قابل برود

موقعی که بر در خانه معشوق منتظر یار بوده و میسر نمیشده چنین فرموده :

بجان دوست که دشمن بدین رضاندهد
که در بروی ببندند آشنائی

وقتی که با سر پر شور در خانه معشوق را میکوبیده گفته است :

حدیث عشق نداند کسی که در همه عمر
بسر نکوفته باشد در سرائی را

شبی که معشوق را رنجانیده و در خوابگاه تنها از رنجانیدن او پشیمان شده چنین گفته است:

شب فراق نخواهم دواج دیبارا که شب دراز بود خوابگاه تنهارا
دیگر بهر چه تو گوئی مخالفت نکنم که بیتو عیش میسر نمیشود ما را
با معشوقه دوشیزه که با رقیب آمیخته و آبروی بکارت خود را بدامان
ریخته چنین گوید:

این خون کسی ریخته‌ای یامی نسابست
یا نوت سیاهی است که برجانه چکیده است
پس از پنجاه سالگی آنگاه که چراغ پسر نور عشق و هوس جوانی بسی
روغن مانده بحکم طبیعت چنین میگوید:

ایکه پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنجروزه دریابی
کهل گشتی و همچنان طفلسی شیخ گشتی و همچنان شابی
سعدی با محیط جنگجویی و دلاوری فردوسی مانند آشنائی نداشته و
بحکم طبع در این میدان جولان و بلکه سواری‌های فردوسی برای او میسر
نشده است.

در باب پنجم بوستان خواسته است در میدان جنگ فردوسی وار طبع
آزمائی کند چنانکه در مقام حماسه چنین می گوید:

نداند که مارا سر جنگ نیست و گرنه مجال سخن تنگ نیست
نوانم که تیغ زبان بر کشم جهان سخن را قلم در کشم
ولی با این حماسه قصه یار سپاهانی جنگجو را دلپذیر ادا نکرده چنانچه
در این بیت:

مرا در صفاهان یکی یار بود که جنگ آور و شوخ و عیار بود

یار سپاهانی جنگ آور را شوخ و عیار خوانده است و ذوق سلیم حکم است که جنگ آور با شوخی و عیاری مناسبت ندارد.

(مولانا جلال الدین رومی)

محیط احساسات این عارف کامل و حکیم بی نظیر و رای عالم حس است و در این عالم جسمانی همواره با تعلقات روحانی زنده است. هفت جلد مثنوی معنوی تمام شرح مقامات روحانیه و عشق بی نظیروی بوده است چنانچه در آغاز جلد اول در فراق جهان جان و عالم روح از هفت بند چون نی مینالد و میگوید.

بشنو از نی چون حکایت میکند وز جدائی‌ها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببرید دانند از نفیرم مرد وزن نالیده اند تا آخر
مسلم علایق حیات جسمانی بر پای این جان مجسم کند و بندی بیش نبوده
و همواره از قفس خالک شوق پرواز بگلشن افلاک داشته و بحکم همین طبیعت
فوق الطبایع چنین میگوید.

اقتلونی اقلونی با ثقیاب مع علوم انسانی و مطالعات فلسفی
آزمودم مرگ من در زندگی است چون بمیرم بعد از آن پابندی است
از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم بحیوان سر زدم

باری گرچه هنوز گفتنی‌ها ناگفته مانده ولی چون سخن بدر از کشید از بیم
ملالت خوانندگان بکوتاهی پرداخته و اجمالا در نتیجه میگوئیم:

مسعود سعد سلمان در محیط احساسات درد ناک بیست و دو سال حبس
وزندان میتواند چنان چکامه های حبسیه که بیش از هر ناوک زهر آگین در قلب
قاسی تأثیر دارد بسراید.

ولسی يك شاعر ديگر گر چه پابه طبع و فضيلتش بمسعود برسد آنگاه كه در باغ و گلستان بازادی ميچمد اگر قصيده حبسيه بسرايد معلوم است چه خواهد كرد .

حكيم خاقانی پس از آنكه از دجله بغداد گذشت وبمدائن رسيد وشكوه قصر بيقصور پادشاهان كيان را درمدائن بچشم عبرت ديد و از كسرايوان دولت كسری متأثر شد توانست بايك دنيا تاثر و تحسر احساسات طبيعيه خود را در آن چكامه معرف برنده تراز شمشير و خئلنده تر از تير بزبان آورده وبگويد :

هان ای دل عبرت بين از دیده نظر کن هان
ايوان مسدائن را آيينه عبرت دان

اما هر گاه يك شاعر ديگر با فضل و ذوق خاقانی در گوشه خانه خود يا طرف بوستان با صحبت باده وساده باستقبال اين چكامه پردازد نه تنها در قلوب بي اثر است بلكه كوس رسوائی خود را بر سر بازار جهان خواهد زد چنانچه ناموزونان امروزی ميزند و ميشنويم .

صدها اوستاد سخن گستر موزون طبع از قبيل امير خسرو دهلوی وهانفي و جامی و سلمان ساوجی وهمام تبریزی در ميدان استقبال و فردوسی ونظامی و سعدی شتافتند و هزارها عارف و حكيم از دلسوختگی بيخبر بطرز مولانا جلال الدين مثنوی ساختند اما چون طبيعي نبود و در محيط آن احساسات زندگانی نداشتند اشعارشان جز در دفتر فراموشی روزگار ثبت نشد و اگر گاهی بزبان خواص گذشت هرگز بگوش عوام نرسیده ولی اشعار آن اساتيد طبيعي سخن در هر مجلس و محفل تا قيامت آویزه گوش هوش خاص و عام و گوهر رشته زبانها خواهد بود .

اين بود فكر تازه در بيان سبب دلپذير بودن يا نبودن شعر و اصطلاح جديد

ما در شعر طبيعي و مصنوعی .